

عبادات شخص لال (اخرس)

بحث به وظایف شخص لال نسبت به تکالیفی که نیازمند تکلم است رسید. گفتیم برخی از احکام منوط به تکلم نیستند هر چند با تکلم هم قابل انجامند مثل عقود و ایقاعات که در این موارد انشاء آنها با هر مبرزی صحیح است و صحت آنها با ابراز به غیر لفظ مطابق قاعده است و تصحیح آنها برای شخص لال و اخرس به دلیل خاص نیاز ندارد. عدم صحت انشاء فعلی به دلیل نیاز دارد و گرنه ادله صحت عقود و ایقاعات شامل انشاء آنها با هر مبرزی که حاکی از قصد فرد منشی باشد هست و حتی کسی که قادر به تکلم هم هست می‌تواند آنها را به غیر لفظ انشاء کند.

اگر جایی مثل نکاح دلیل خاصی بر لزوم انشاء لفظی وجود داشته باشد خلاف قاعده است و البته در آن موارد هم صحت انشاء آن به غیر لفظ برای عاجز از تکلم دلیل دارد.

اما برخی از احکام و وظایف منوط به لفظ و تکلم هستند مثل قرائت قرآن، نماز و تلبیه و ... به نحوی که اگر همان لفظ اداء نشود حتی اگر مرادف یا شبیه آن تلفظ شود مجزی نیست. در این موارد کسی که عاجز از تکلم است چگونه باید وظایف را انجام دهد؟

بحث ما در لال و اخرس است اما بحث از دو جهت قابل توسعه است، یکی وظیفه کسی که اگر چه لال نیست اما به خاطر بیماری یا مشکلی نمی‌تواند موقتاً تکلم کند و دیگری وظیفه کسانی که نمی‌توانند حروف را به صورت صحیح تلفظ کنند یعنی زبان آنها نمی‌تواند حرف یا کلمه‌ای را اداء کند مگر به نحو غیر صحیح، مثلاً کسانی که شین را به سین اداء می‌کنند یا مثلاً راء را واو تلفظ می‌کنند.

در حال وظیفه شخص گنگ، لال یا اخرس از قدیم در کلمات فقهاء مطرح شده است و علت آن هم وجود برخی روایات در مورد این مساله است و چه بسا مشهور قدماء معتقدند وظیفه او، تحریک لسان و اشاره به انگشت است. در بین متأخرین (از محقق به بعد) عقد القلب هم به تحریک لسان و اشاره با انگشت ضمیمه شده است و در برخی از کلمات به جای اشاره به انگشت، اشاره با دست عنوان شده است. و در برخی کلمات متأخرین گفته‌اند اکتفاء به تحریک لسان و اشاره در جایی است که شخص متمکن از ادای کلمات نباشد. ممکن است این سوال مطرح شود که عدم تمکن شخص لال از ادای کلمات روشن است پس وجه ذکر این قید در کلمات برخی فقهاء چیست؟ چه بسا ایشان ناظر به این مساله باشند که ممکن است برای اشخاص لال بتوانند کلمات را به نحو ناقص بیان کنند و لذا با امکان آن، وظیفه انجام همان است نه تحریک لسان و اشاره به انگشت و بر این اساس هم گفته شود آنچه در روایات آمده است ناظر به کسی است که عاجز از تکلم است مطلقاً یعنی حتی با تعلم هم قدرت تکلم ندارد. در نتیجه یکی از واجبات برای شخص لال، تعلم تلفظ کلمات و ادای حروف است همان طور که اشخاص سالم نیز باید ادای صحیح حروف و کلمات را نسبت به وظایف شرعی متوقف بر تلفظ یاد بگیرند.

به تبع اگر اُخرس چنین وظیفه‌ای داشته باشد ممکن است بر پدر و مادر و ولی آموزش و تعلم لازم باشد و حتی ممکن است بر حکومت هم تاسیس اماکنی برای تعلیم تلفظ حروف به افراد لال، لازم باشد. مساله بعدی این است که اُخرس موضوع حکم و چنین وظایفی است یا بر اساس عجز از انجام وظیفه اختیاری باید به این صورت رفتار کند؟ اگر موضوع حکم باشد تعلم لازم نیست و لازم نیست موضوع وظایف غیر اُخرس را در حق خودش محقق کند در صورتی که اگر بر اساس عجز از انجام وظیفه اختیاری باشد نمی‌تواند با تمکن از انجام اختیاری، وظیفه اضطراری را انجام دهد.

و بعید نیست مستفاد از کلمات فقهاء و متفاهم از ادله بر اساس مناسبات حکم و موضوع این باشد که اُخرس به عنوان عاجز از وظیفه اختیاری چنین وظایفی دارد و بر این اساس تعلم بر او واجب است همان طور که یادگیری ادای صحیح حروف و کلمات بر غیر گنگ هم لازم است.

نکته دیگری که در کلمات برخی از علماء مطرح شده است این است که در برخی کلمات گفته شده است اُخرس باید لفظ را قصد کند و به آن الفاظ اشاره کند در حالی که کسی که از ابتداء لال بوده است اصلاً درکی از لفظ ندارد تا بتواند به آن اشاره کند یا قصد کند و لذا برخی گفته‌اند منظور اشاره به معناست نه لفظ.

در هر حال اگر تعلم بر شخص لال واجب باشد، از آثار آن این است که اگر گنگ بتواند تا آخر وقتِ عمل حتی ادای برخی از کلمات را یاد بگیرد، نمی‌تواند عمل را در ابتدای وقت انجام دهد چون مشروعیت وظایف عذری به استیجاب عذر نسبت به تمام وقت است.

یکی دیگر از ثمرات وجوب تعلم بر اُخرس این است که قبل از بلوغ اگر چه تعلم بر صبی واجب نیست (حتی بر اساس مقدمات مفوته) اما یکی از وظایف ولی امر صبی به نماز از هفت سالگی است و اگر انجام این وظیفه بر تعلم قبل از آن زمان متوقف باشد بر ولی اقدام به تعلیم صبی قبل از هفت سالگی از باب مقدمه مفوته لازم است.